

www.bakhtiaris.com

می‌دهند؛ یعنی در آنجا می‌نشینند، می‌خوابند، و پخت و پز می‌کنند. چای را در سماورهای برنجی یا حلبی تهیه می‌کنند. کشاورزان فقیر غالباً بدون چراغ هستند و آنانکه تمکنی دارند از چراغ نفتی یا بادی استفاده می‌کنند.

در سراسر کشور، غذای اصلی دهقان نان است مگر در نواحی برنجزار مازندران که خوراک زارع برنج، و در جاهایی که نخلستان دارد، خرماست. در نقاط غله‌خیز غله را بیشتر در محل آسیا می‌کنند. مزد آسیا کردن معمولاً جنسی است و عبارت است از درصد محصول...

در مناطق عشایری، زنان دامنهای بسیار پرچین می‌پوشند. پای افزار آنها گیوه و زمستانها کفش چوبی است، و در بلوچستان سندلی که از الیاف خرما ساخته می‌شود به پا می‌کنند. خدمات فرهنگی و بهداشت عمومی شامل حال همهٔ نواحی روستائین نیست. در مناطق دور دست، مردم به پزشک و دارو دسترسی ندارند. سابق بر این، مالاریا و تراخم در مناطق شمالی، مرکزی و جنوبی ایران بسیار بود^۱، ولی امروز دولت با این دو بیماری بشدت مبارزه می‌کند، سابقاً از خوراک کشاورزان ایران در نقاط مختلف اجمالاً سخن گفتیم اکنون طرز تغذیه آنان را در یک ناحیهٔ مشخص بررسی می‌کنیم:

«بمذاق مردم شهری نباید آبگوشت گاو خوراک لذیذی باشد، اما در محل (بلوک زهرا) آن را بی‌چاشنی هم می‌خورند. اگر قرار باشد قورمه‌ای برای زمستان درست کنند از آبی که قورمه در آن نیم‌پز

خوراک کشاورزان بلوک زهرا

شده است خوراکی می‌سازند... آشهای مختلف دارند: آش دوغ، آش جو، و آش بلغور. آشکنه را به همان طریق که می‌دانید - ستهای سیزی خشک آن - می‌خورند. پلو «پلاو» است و فقط شبهای جشن و در مراسم عزا یا در میهمانیها به آن می‌توان دسترسی یافت... از سرغ و کباب و خورش فسنگان و دیگر خوراکیهای تفریحی وقتی بچه‌ها بوئی می‌شوند که سهمانی رسیده باشد، و یا کله‌گنده‌ای پا به‌دهه گذارده باشد.

غیر از گندم و جو، از ارزن هم نان می‌پندند. نانی که معمولاً می‌خورند همان لوش است. شیر را تا بتوانند پنیر می‌کنند برای زمستان و در «بستو» می‌فشارند. بعد گوشه‌ای از انبار یا مطبخ یا زیرزمین را گود می‌کنند و بستوها را وارونه چال می‌کنند و رویشان خاک می‌ریزند، و هر چند روز یکبار همان گوشه را آب می‌دهند. نوعی پنیر خیکی می‌شود، البته بسیار تندتر و گواراتر. و اگر نخواهند پنیر درست کنند ناچار باید ماست زد و از دوغ آن کره گرفت. دوغ و ماست را، اگر زیاد باشد، در خیکی می‌ریزند که از سقف آویخته است و دو نفری آن را مثل نانو تکان می‌دهند. به قول خودشان «خیک می‌اندازند.» و اگر دوغ و ماست کم باشد در بستوهای بزرگ می‌ریزند و کره‌اش را می‌گیرند. کره که به دست آمد، دوغش را می‌گیرند و برگ گل در آن ریخته و نمک زده؛ بخصوص که از گرمای بیابان رسیده باشی و چشمت از دهانت تشنه‌تر باشد، و گمان نبری که همهٔ آبهای عالم بتواند سیراب کند. آن وقت، قدح دوغ را به دست می‌دهند... خوراک بیابان، کمتر، چیزی غیر از نان و پنیر است؛ اگر باشد نوبر میوه‌ای

و گرنه گردویی یا کشمش قاتق آن است.

چایی را همیشه می‌خورند؛ اینطور نیست که مثلاً با بساط صبحانه همراه باشد برای رفع خستگی. در مزرعه و باغستان، دم قهوه‌خانه، وقتی مهمان برسد، و در مجالس، و هر جای دیگر، چایی کم کم قوت غالب مردم این مملکت شده است. نان و پنیر و چایی غذای دائمی است.^۱

آغاز اصلاحات

اوایل قرن چهاردهم هجری قمری (نیمه دوم قرن نوزده میلادی) در نتیجه خیانت و اسراف و تبذیر درباریان، مظالم بی‌حد و حصر فرمانروایان، ضعف قوای نظامی، و شکست مکرر ایران از روسیه تزاری، مداخلات استعماری انگلستان و دیگر کشورهای غربی، در ایران عامه مردم و مخصوصاً روشنفکران دریافتند که بدون تغییرات بنیانی و تغییر رژیم حکومت، ممکن نیست قدمی در راه اصلاحات اجتماعی برداشت. «کسانی که طالب اصلاحات بودند تحت تأثیر «نهضت جوانان ترک» و «نهضت وحدت اسلام»، که پیشوای آن سیدجمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) بود، در آمده بودند. همینکه شاه در صدد تهیه پول بر آمد و شروع به اعطای امتیازاتی به شرکت‌های خارجی کرد. خاصه پس از اعطای امتیاز تنباکو در سال ۳۰۸ - ۱۳۰۷. مردم لب به شکوه گشودند و رفته رفته طالب تغییر رژیم حکومت شدند تا در ۱۳۴۴ ه. ق. کار به انقلاب مشروطیت کشید. انقراض نهائی روش قدیم زمینداری از خواص دوره قاجاریه است، و اعطای مشروطیت را می‌توان علامت ظاهری انحلال راه و رسم کهن دانست. اما این تغییرات بتدریج صورت گرفت و تحول وضع قدیم به جدید، ناگهانی نبود. پیش از سال ۱۳۴۴، تزلزل دستگاه حکومت و موجب تغییرات، معتنابهی در راه و رسم زمینداری شده بود و حال آنکه در دوران پس از ۱۳۲۴ چیزی از روش قدیم باقی نماند مگر پاره‌ای از یادگارهای قرون وسطی که یا همچنان دوام یافته و یا هر چند یکبار از نو ظاهر گشته است.»^۲

با اینکه از دوره ناصرالدین شاه زرمه اصلاحات اجتماعی به‌گوش می‌رسید، اکثر زمامداران و اصلاح‌طلبان معنی این کلمه و راه وصول به آن را نمی‌دانستند. در این دوره - چنانکه می‌دانیم - ایران، همچنان، کشوری بود کاملاً کشاورزی و تنها منبع ثروت آن زمین بود که از آن با ابتدایی‌ترین وسایل و ظالمانه‌ترین طرز بهره‌برداری می‌شد. تقویم مالیات نواحی مختلف روی اصول و ضوابط صحیحی انجام نمی‌شد. از بعضی نقاط، زیاد و از بعضی دیگر، کمتر از حد لازم مالیات می‌گرفتند. زمینهای دولتی و خالصه زیاد بود و گاه دولت برای درمان درد بی‌پولی قسمتهایی از آن زمینها را می‌فروخت و به این ترتیب، اسلاك خالصه مبدل به اسلاك شخصی می‌شد. و معمولاً اشخاص بیش از دولت در راه عمران اراضی دلسوزی و علاقه به خرج می‌دادند.

«در زمان ناصرالدین‌شاه، در اثر فروش زمینهای خالصه، بسیاری از آنها به فروش

۱. جلال آل‌احمد، قات نشینهای بلوک زهرا، س ۶۲ به بعد (به اختصار).

۲. مالک و زادع در ایران، پیشین، س ۸۶-۲۸۵.

www.bakhtiaris.com

رفت. در آغاز حکومت ناصرالدین شاه، در اثر مساعی امیر کبیر، تخفیفی در میزان مالیاتها قائل شدند و از اخاذی مأمورین دیوانی و اخذ سیورسات جلوگیری به عمل آمد؛ در نتیجه، وضع کشاورزی رو به بهبود نهاد و بسیاری از زمینهای بایر آباد شد. پس از مرگ میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۲۶۸ ه. ق.) بار دیگر مأمورین اخاذی را از سر گرفتند و پرداخت حقوق این و آن به بعضی از دهات «اربابی» حواله گردید. در نتیجه، تجدید عمران و آبادی کشور متوقف شد. در اثر قحطی سال ۱۲۸۸-۱۲۸۹ ه. ق. بسیاری از مالکان اصفهان ملک خود را رها کردند و بار دیگر این املاک بصورت خالصه درآمد... در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، بسیاری از املاک خالصه حوالی اصفهان فروخته شد و هنگامی که مظفرالدین شاه به تخت نشست تنها املاک خالصه‌ای که در اصفهان باقی مانده بود عبارت بود از دهات مخروبه... چون دربار محتاج پول بود مشاوران مظفرالدین شاه پیشنهاد کردند که تمام زمینهای حوالی اصفهان را خالصه اعلام کند و قصد او از این کار فروش املاک مزبور باشد. برای اجرای آن نقشه، دفتر «رقبات نادری» را بیرون کشیدند و بسیاری از زمینهای اربابی را «خالصه» اعلام کردند و هرج و مرج تازه‌ای به وجود آوردند... سکا که کتاب خود را در سال ۱۸۸۲ م. (۱۳۰۰ ه. ق.) نوشته، می‌گوید: «... میل غالب، بر این بود که بر شماره املاک دیوانی و خالصه بوسیله تصرف سقوفات و غصب زمین این و آن و ضبط املاک اشخاص بلاوارث افزوده شود. علاوه بر این، بعضی از اراضی را «قرق» یا شکارگاه سلطنتی اعلام کردند، و بسیاری از دهات را مانند سابق به شکل تیول به متنفذین می‌دادند... علاوه بر این، در زمان قاجاریه، مانند ادوار سابق، یک دسته سهم از زمینها عبارت بود از زمینهای متعلق به ایلات و عشایر؛ و اگر نیمه دوم قرن نوزدهم را از حیث وسعت این نوع اراضی یا از حیث طرز اداره نواحی ایل نشین با اوایل قرن نوزدهم بسنجیم اختلاف چندانی مشاهده نمی‌کنیم.»^۱

«از نظر اداره امور محلی و اجرای عدالت در مملکت چندان اختلافی میان اوایل دوره قاجاریه وجود نداشت. در دهات متعلق به عمده مالکان تمام سرافعات مربوط به مردم ده را مالک رسیدگی می‌کرد، و قدرت او از طریق «مباشرة» یا کدخدای ده، اعمال می‌شد. همین قدرت را تیولدار در دهی که تیول او بود داشت. در دهات خرده‌سالک، مردم، دآوری خود را نزد کسانی از روستایان می‌پردند که آنان را بیطرف می‌پنداشتند.

اگر دعاوی در محل حل و فصل نمی‌شد، آنها را به نایب‌الحکومه یا حاکم ارجاع می‌کردند... اداره امور مالیات با «مستوفی» بود. در دفاتر مالیاتی (جزو جمع) اساسی ایالات و ولایات و بلوکات و دهات هر ولایت را با مقدار مالیات هر کدام ثبت می‌کردند و هر تغییری که در میزان مالیات، روی می‌داد در دفتر جزو جمع یادداشت می‌کردند. مستوفی هر ولایت هر سال میزان درآمدهای مالیاتی را بر آورد می‌کرد، که آن را در دفتری موسوم به «دفتر دستورالعمل» وارد می‌کردند... مالیات دهات را یک کاسه تعیین می‌کردند، و این مبلغ

1. Stack

۲. مالک و ذاع در ایران، پیشین، ص ۹۶-۲۸۹ (به تناوب و اختصار).

بوسیله مقامات محلی در میان افراد روستایی تقسیم می‌شد، و این کار در دهات خردمه‌مالک به دست ریش‌سفیدان صورت می‌گرفت. این نوع مالیات‌بندی دسته‌جمعی را «بنیچه» می‌خواندند و مشتمل بود بر عده سربازان و خدمتگزاران دولت («نوکران دولتی») که هرناحیه می‌بایست تدارک کند. تحصیل مالیات‌های گوناگون و اسر سربازگیری و وصول مخارج سربازان غالباً وسیله ظلم و تعدی فراوان محصلان مالیات به مردم بود... مأخذ مالیات در نواحی مختلف بر حسب اوضاع واحوال محلی، فرق می‌کرد... گذشته از مالیات ارضی مستمر، مردم ناچار به پرداخت مالیات اتفاقی یا اعانه نیز بودند. ستمک هنگامی که در سراسر فارس سفر می‌کرد، نوشته است که مردم دارند باجی می‌پردازند که بمناسبت حمله کردها به آذربایجان وضع شده است و بعنوان مالیات سرانه وصول می‌شود.^۱

تلاشی که از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در راه نظم و نسق مالیاتی صورت گرفت به جایی نرسید. «میل حکومت بر این بود که تا می‌تواند مالیات مستمر، و از همه مهتر انواع و اقسام مالیات‌های زائد، از مردم بگیرد و کار را به جایی برساند که سراسر قسمتهایی از مملکت پاک ویران شود.»^۲

«بموجب قانون اساسی، مالکیت فردی محترم است و ماده ۱۰ متمم قانون اساسی مورخ ۱۳۲۰ ه. ق. صریحاً می‌گوید: «هیچ سلکی را از تصرف صاحب ملک نمی‌توان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی، و آن نیز پس از تعیین و تادیبه قیمت عادلانه است.» باز در ماده شانزدهم چنین آمده است: «ضبط اسلک و اسوال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون.» بتدریج، مجموعه‌ای از مقررات قانونی مربوط به اسلک فراهم آمد و در فصول مربوط «به قانون مدنی» تنظیم شد.

یکی از اقدامات مجلس شورای ملی، که در سال ۱۳۲۰ ه. ق. تازه افتتاح شده بود، تعیین کمیسیونی برای مطالعه در مسأله اصلاحات اقتصادی بود که ارتباط کامل با مسأله زمینداری و اداره کردن امور مالیات ارضی داشت. حاصل کار کمیسیون، چهارقدم اصلاحی بزرگ بود که تمام آنها در زمینداری و وظایف مختلفی که بر عهده زمینداران بود سخت مؤثر افتاد.

۱. پس از مطالعه دقیق محاسبات مالیاتی ولایات مختلف، کمیسیون مزبور، یعنی «انجمن مالیه»، قسمت اعظم و در بعضی موارد تمام مستمریها و امتیازاتی که به عده کثیری از افراد، خاصه به افراد متشخص و شاهزادگان، مانند شعاع السلطنه، ظل السلطان، کاسران میرزا نایب السلطنه، سالارالدوله، و عضدالدوله داده می‌شد، لغو کرد.

۲. انجمن، مبالغی را که حکام محلی علاوه بر مالیات مستمر، برای مصارف خود و دستگاه حکومتی خود وصول می‌کردند، بر اصل مالیات مستمر افزود، و برای مخارج اداری شهرستانها مقرراتی وضع کرد. مثلاً مالیات کمران قبلاً در حدود ۴۰ هزار تومان بود ولی مبلغی که عملاً وصول می‌کردند بالغ بر ۱۷ هزار تومان می‌شد، و مالیات بلوچستان که قبلاً

۳. روش تیولداری لغو شد.

۴. «تسعیر» منسوخ شد. نرخهای موجود از قدیم الایام باقی مانده بود و با وجود افزایش قیمت غلات، اشخاص به نفع خود، غلات را از قرار نرخ قدیم می‌فروختند. با منسوخ شدن این راه‌ورس، عواید ملی به مقدار فراوانی افزایش یافت. در مورد اسلاک خالصه مسائل مخصوص دیگری به وجود آمد.

از این اقدامات چهارگانه لغو تیولداری بیش از همه جالب توجه بود. این کار نشانه پایان دوران قرون وسطایی است.»^۱

با استقرار مشروطیت، بسیاری از مقررات و سنن ظالمانه دوران قدیم از بین رفت، ولی چون در ایران این نهضت ریشه عمیق اجتماعی نداشت پس از مشروطیت، باز بسیاری از سرجمعین و فنودالها در لباس مشروطه‌خواهی در دستگاه حکومتی راه یافتند، و از سیر دموکراسی و آزادی به نفع اکثریت، جلوگیری کردند. رسم تیولداری ملغی شد ولی باز مالکین بزرگ به کمک مأمورین فاسد و رشوه‌خوار دولت، به آزار و اذیت کشاورزان و استثمار آنان پرداختند. چنانکه ضمن مطالعه در «دیوان استیفاء» یا وزارت دارایی در ایران خواهیم دید، با آمدن «شوستر» قدس‌هایی در راه بهبود نظام مالی کشور برداشته شد، ولی همین اقدامات سطحی مورد مخالفت دول استعماری مخصوصاً روسیه تزاری قرار گرفت. لذا او را مجبور به ترک ایران کردند. پس از جنگ اول جهانی، سلسله پهلوی روی کار آمد. یکی از اقدامات اساسی رضاشاه ایجاد تمرکز و پایان دادن به قدرت سیاسی و نظامی عشایر و ایلات و فنودالهای بزرگ بود. در نتیجه یک رشته مبارزات و عملیات جنگی، جریان خراسان و قیام‌جنگلیها و یاغیگری کردهای تابع سیمکو (سیمینقو) و شاهسونها و لرها و شیخ خزعل و دیگران پایان یافت، و با ایجاد مرکزیت و امنیت، زمینه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بیش از پیش فراهم گردید.

هانری زنه‌دالمانی، که در عهد مظفرالدین‌شاه از ایران دیدن کرده

است، ضمن توصیف زندگی داخلی ایرانیان، نخست از افراد یک

خانواده روستایی سخن می‌گوید و می‌نویسد:

وضع يك خانواده روستایی

«... مثلاً تمام افراد خانواده از پدر و مادر گرفته تا پسران و دختران، که گاهی هم

پسران متأهل و دختران شوهر رفته به آنها ملحق می‌شوند، مجموعاً در يك اتاق زندگی می‌کنند در میان این جمعیت، کودکان نوزاد عریان نیز دیده می‌شوند که وسایل بهداشت ابتدایی هم برای آنان فراهم نشده است. این موجودات کوچک از کودکی رنج می‌کشند و مبتلا به چشم‌درد و اسرأض دیگری می‌گردند، و چون والدین آنها معتقد به قضا و قدر و نصیب و قسمت هستند در صدد معالجه آنها بر نمی‌آیند و می‌گویند... سرنوشت کسی را نمی‌توان تغییر داد... علاقه و محبت پدر و مادر ایرانی به فرزندش، کمتر در کشورهای اروپایی دیده می‌شود... لباس مردان و زنان معمولاً از پارچه‌های پنبه‌ای درست می‌شود که غالباً رنگ آبی

تیره‌ای دارد و اغلب کوتاه است و از زالو به پایین نمی‌آید، و ساق پا را نمی‌پوشاند. مردان روستایی کلاه‌هایی به سر می‌گذارند که در هر ناحیه شکل آنها متفاوت است، و زنان سرهای خود را با پارچه‌ای می‌پوشانند و یا چارقدی به سر می‌اندازند و غالباً چادرهای شطرنجی سفید و آبی دارند که از بافته‌های دست خود آنهاست.

غذای روستاییان مرکب از حبوبات و لبنیات است. غالباً نان و دوغ و نباتات صحرائی می‌خورند، و در موقع غذا خوردن، استعمال قاشق در کار نیست مگر وقتی که آش گرمی بخورند. در این موقع هم هر دو نفر یک قاشق چوبی دارند که بنوبت آن‌را به کار می‌برند.

در دهکده‌ها، نان را زن‌ها می‌پزند. طرز تهیه نان در همه جا یکسان نیست، در برخی جاها خمیر را با دست اندکی پهن کرده و به بدنهٔ تاور می‌زنند تا پخته شود. در جاهای دیگر، خمیر را با نورد نازک کرده به تاور می‌پزند. این نوع نان که آن‌را «لواش» می‌گویند، مخصوصاً وقتی که تازه باشد بسیار مطبوع است.

زنان روستایی پس از فراغت از کارهای خانه‌داری مشغول بافتن پارچه‌های پنبه‌ای یا فرش می‌شوند.

در دهکده‌ها، سادات و ملاحا به‌اسور مذهبی رسیدگی می‌نمایند و به تعلیم و تربیت اطفال می‌پردازند و در عوض، در موقع برداشت محصول، به میزان معینی گندم و جو و غیره از روستاییان می‌گیرند. بعلاوه، سادات حق مطالبهٔ خمس هم دارند و گاهی چیزی به این عنوان به آنها داده می‌شود.^۱

وضع دهات و شکل آبادیها در ایران، تحت تأثیر وضع اقلیمی و اجتماعی است. اغلب دهکده‌ها توسط قنات، آبیاری می‌شوند، و یا درکنار رودها و چشمه‌ها قرار دارند. کم‌آبی ایجاب می‌کند که گاهی بعضی از قسمتهایی از ساکن، مانند طولیله، آشپزخانه و سراز ذخیرهٔ آب، مورد استفادهٔ عموم باشد. چنین دهاتی اغلب قلعه دارد، مردم آن دور خانه‌ها دیوار کشیده‌اند تا از دستبرد چادر نشینان در امان باشند، و شبها چهارپایان را به درون قلعه می‌برند. مزارع در خارج قلعه قرار دارد. خانه‌ها از گل ساخته شده و سقف آنها گنبدی است؛ و گنبدی بودن خانه‌ها... بعلت کم‌یابی سنگ و چوب در بیابانهای فلات ایران می‌باشد. ساکن واقع در دهات حاشیهٔ کویر، در فلات ایران اغلب دارای بادگیر می‌باشد...^۲

بنا بر آمار ۱۳۴۵، جمع دهات و آبادیهای کشور به حدود ۶۷ هزار بالغ می‌گردد. توزیع جمعیت در این دهکده‌ها به این قرار است: حدود ۷۳٪ دهات ایران، یعنی ۴۸۱۹۹۱ دهکده، جمعیتی تا ۲۵۰ نفر دارند و مجموع جمعیت آنها به ۴۶۰۷۹۸۶۵ نفر بالغ می‌گردد، و حدود ۱۵٪ دهکده‌ها، یعنی ۱۰۶۱۴ دهکده بین ۲۵۱ نفر تا ۵۰۰ نفر جمعیت دارد که مجموع جمعیت آنها بالغ بر

۱. سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری، پیشین، ص ۲۶-۲۷ (به‌اختصار).

۲. جامعه‌شناسی روستای ایران از آقای خسرو خسروی ص ۵ بهمد (سرآغاز).

۳,۵۸۸,۱۵۸ نفر می‌شود. و جمعیت حدود ۷٪ دهکده‌ها، یعنی ۵,۱۷۰ دهکده، بین ۰.۱ تا هزار نفر است که مجموع جمعیت آنها به ۳,۵۶۱,۳۲۰ نفر بالغ می‌شود. و جمعیت حدود ۲٪ دهکده‌ها، یعنی ۱,۸۶۲ دهکده بین ۱.۰۱ تا ۲,۰۰۰ نفر است که مجموع جمعیت آنها به ۲,۵۱۱,۱۵۰ نفر می‌رسد. و حدود ۱٪، یعنی ۵۹۳ دهکده، بین ۲,۰۰۱ تا ۵,۰۰۰ جمعیت دارند که مجموع جمعیت آنها به ۱,۷۰۸,۲۹۰ نفر می‌رسد...^۱

برطبق سرشماری ۱۳۴۵، در حدود ۶۹٪ از جمعیت روستایی کشور به کارهای کشاورزی، و حدود ۱۹٪ به مشاغل صنعتی، و حدود ده درصد به مشاغل خدمات اشتغال دارند. در صد مشاغل غیر مشخص، حدود یک درصد می‌باشد. برطبق سرشماری ۱۳۳۵، در حدود ۷۵٪ از جمعیت روستایی به کشاورزی و حدود ۱۲ درصد به مشاغل صنعتی، و حدود ۹ درصد به مشاغل خدمات اشتغال داشته‌اند، و در صد مشاغل غیر مشخص، حدود دو درصد بوده است. مقایسه دو سرشماری نشان می‌دهد که در فاصله ده سال، در جامعه روستایی ایران مشاغل کشاورزی کاهش یافته و به مشاغل صنعتی افزوده شده است.^۲

دهقانان (جمعیت روستایی ایران) مشتملند بر زارعان صاحب نسق (رعیت‌های سابق) خوش‌نشینان (روستاییان بی نسق) و بخشی

قشرهای مختلف

از خرده‌مالکان سابق.

زارعان گروه اصلی اجتماعی ایران در روستاها هستند که به کار کشاورزی اشتغال دارند، و بزرگترین گروه اجتماعی در نظام ارباب و رعیت سابق محسوب می‌شدند که صاحب نسق بودند (نسق بندی عبارت است از اجرای نسق، یعنی اجرای قواعد و نظام عرفی و حقوقی در امور زراعت، و به عبارت دیگر، نحوه توزیع آب و خاک در بین زارعان) و حق گاوپندی داشتند، و با در نظر گرفتن عوامل پنجگانه در کار زراعت، در سهم بردن از محصول شرکت می‌کردند... زارعان صاحب نسق، این حق را با پیدا کردن حق ریشه، یعنی با کار کردن حداقل بیش از یک سال، در زمین مزروعی، پیدا می‌کردند. نسق، به ارث، به فرزندان زارعان منتقل می‌شد...

گاوپندی، حتی بود که زارعان و خرده‌مالکان سابق پس از کار بیش از یک سال در واحدهای کار زراعی، مانند بندها، صحراها و غیره... پیدا می‌کردند. گاوپندی ارتباط نزدیکی با صاحب نسق بودن داشت؛ به عبارت دیگر، کسانی که صاحب نسق بودند گاوپند محسوب می‌شدند.^۲

«خوش‌نشینها، یا روستاییان بی نسق، یکی از بزرگترین گروههای

خوش‌نشینها

اجتماعی روستایی ایران پس از رعیت‌های سابقند. این گروه با اینکه صاحب نسق نیستند و حق گاو پندی ندارند، در امور اجتماعی و اقتصادی روستاها سهم مهمی

دارند و جمعیت آنها به یک میلیون خانوار تخمین زده می‌شود و مشتمل بر دو گروهند:

۱. سوداگران روستا: به این گروه که از لحاظ مالی و اقتصادی، قویترین گروههای اجتماعی روستاها به‌شمارند، کارشان دادوستد، مغازه‌داری، صاف‌خوری و ربا‌خواری است (ربا خواران در بعضی از نواحی روستایی و اسبابی با بهره‌ای حدود ۴٪ به‌زارغان می‌دهند).

۲. کارگران روستا: این گروه مشتملند بر همه کارگران روزمزد، اعم از کسانی که در مزرعه کار می‌کنند (کارکشاورزی) یا در ده به‌دشتبانی و کارگری (عملگی) اشتغال دارند. این گروه از فقیرترین و ضعیفترین گروههای اجتماعی جمعیت روستا نشین می‌باشند.

کارگرانی که در ده به‌کار قالیبافی اشتغال دارند، از دیرباز در ایران دیده می‌شدند. ورود صنایع جدید به روستا، جمعیت این گروه را افزایش داده است.

بر دو گروه زارع و خوش‌اشین، گروههای مستقل و وابسته زیر را باید افزود:

۱) تراکتوررانان و افراد وابسته به آنها. ۲) اداریها، یعنی کارمندان دولت، سپاهیان دانش، بهداشت، معلمان و سایر مأموران دولت. ۳) کدخدایان، مباشران، مستأجران و بیکاران.^۱

«پیش از اصلاحات ارضی، گروهی از مالکان که از یک هکتار زمین تا صد هکتار زمینهای زراعی در روستاها صاحب بوده‌اند، و در سواردی برزگر و رعیت هم داشته‌اند، خرده‌مالک محسوب می‌شدند. خرده‌مالکان یکی از گروههای مقتدر دهقانان را تشکیل می‌دادند...»^۲

خرده‌مالکان

«در اجتماع روستایی ایران بر روی هم شش گروه شغلی زندگی می‌کنند... گروه اول، فردی هستند که به‌دست خود و شخصاً کار می‌کنند، و به‌اسوری چون غله‌کاری، صیفی‌کاری، و باغداری می‌پردازند، ولی درآمدشان جنبه‌ی مزد ندارد و بر اساس مزارعه یا اجاره مبتنی است، و در شمار خرده‌مالکان نیز نیستند. این گروه را در نقاط مختلف ایران به‌عناوین متفاوت چون رعیت، زارع، و برزگر می‌خوانند...»

قشرهای اجتماعی در دهات

گروه دوم، کسانی هستند که وسایل و لوازم کشت و زرع را در اختیار گروههای نخستین می‌گذارند؛ مانند گاودار و سوجر تراکتور و مساعده دهنده بذر، و مانند ایشان. گروه سوم، کسانی هستند که از مالک، زارع، یا ساکنان دیگر مزد می‌گیرند و خدماتی زراعتی برای آنها انجام می‌دهند؛ مانند مقنی، دروگر روزمزد، دشتبان، چوپان، میراب، عمله ده، و احياناً کارگر کشاورز.

گروه چهارم، کسانی هستند که احتیاجات غیر زراعتی کشاورزان را تأمین می‌کنند؛ مانند پیلهور یا فروشنده دوره‌گرد، کاسب مقیم، تاجر، آهنگر، حماسی، سلمانی، قهوه‌چی، ملای ده، معلم...»

گروه پنجم، مشتمل است بر صاحبان شغل‌های ممتاز روستایی؛ چون مالک، مستأجر، حق-

علاوه بر اینها، باید از گروه ششم یعنی مأمورین دولتی؛ ژاندارسها، تحصیلدارسالیات، کدخدایان نیز نام برد. علاوه بر آنچه گفتیم در بعضی دهات، عده‌ای از طریق خوشه‌چینی، گدایی، درویشی و روضه‌خوانی امرار معاش می‌کنند.^۱

اساس تولید کشاورزی از دیرباز بر زراعت، دامداری و باغداری استوار بوده؛ و قالیبافی و پارچه بافی و بعضی صنایع کوچک، کمابیش، در دهات رواج داشته است. در جامعه کشاورزی، مالک در رأس زورمندان قرار داشت. کدخدا از لحاظی نماینده دولت، و از جهتی پس از مباشر، حافظ منافع مالک بود. ژاندارسها، تا قبل از اصلاحات ارضی، یکی از بزرگترین انگلها و مزاحمین جوامع روستایی بودند. پس از اصلاحات ارضی، وظیفه دولت در روستاها، فزونی گرفته، و سپاهیان دانش و بهداشت و سازمانهای مختلف دولتی، برای عمران روستاها، قدسهایی بر می‌دارند... بیقیدی و تنبلی و عدم تحرک روستاییان ما ریشه تاریخی و اجتماعی دارد، و به‌نظام بزرگ مالکی گذشته مربوط است. شبهه‌ای نیست که در زندگی و نظام ارباب و رعیت سابق، که ریشه‌های بسیار قدیمی داشت، بیقیدی و تنبلی نوعی مبارزه منفی به شمار می‌آمد. مردمی که قرن‌ها کاری کردند و از نتایج کار خود بهره نمی‌بردند، نمی‌توانستند نسبت به کار و زندگی بیقید و تنبل نشوند... هنگام برخورد با روستاییان با هنجارهای خاصی روبرو می‌شویم. ادب فراوان ظاهری و سلامهای پی در پی آنان، آثاری است از وحشت و از تنبیه ارباب؛ و از گرسنگی و دریدری آنان حکایت می‌کند. استعمال لغاتی چون «صاحب اختیار»، نیز یادگار دوران روستابندگی است که مالکان در آن حقیقتاً «صاحب اختیار» جان و مال روستاییان بودند. ... در باره امید بیجا و خرافات در روستاها، باید گفت هزاران سال است که بخش مهمی از اقتصاد کشاورزی ما بر پایه‌های تصادف غیرمنطقی «اگر باران بیاید» نهاده شده است. چند سال بی‌بارانی یا یک سال پر بارانی کافی است که سرنوشت زندگی اجتماعی را در فلات ایران دگرگون کند. بی شبهه، تولید کشاورزی در جامعه ما که پایه‌های آن بر «شاید»، «اگر»، «تصادف» یا آمدن یک باران بموقع نهاده شده، سبب پیدا شدن نحوه تفکر خاص و روحیه مخصوص در جامعه روستایی گردیده است. اگر آیش، وضع نسق‌بندی، قطعه قطعه کردن زمین زارکشت و بنه‌ها و صحراها هم در نظر گرفته شود، بهتر می‌توان به روحیه و طرز تفکر و رفتارهای فردی و اجتماعی روستاییان آگاه شد.

بی تردید، مناسبات تولیدی و رژیم «ارباب و رعیت» توأم با وضع اقلیمی، در پیدا شدن روحیه عدم تحرک و انجماد روحی و قناعت و ناامنی و ترس از فردا و بیم از خشکسالی و وحشت از قحطی و گرسنگی در جامعه روستایی مؤثر بوده است...^۲

آقای ترولر^۳، که در سال ۱۹۵۸ از ایران دیدن کرده است، در وصف کشاورزان ایران، چنین می‌نویسد: «از شهر که خارج شدید، گا دهها فرسنگ راه طی می‌کنید بی آنکه اثری از

۱. مقدمه‌یی بر جامعه‌شناسی ایران، پیشین، ص ۷۴-۷۲ (به‌اختصار).

۲. همان، ص ۲۲-۲۱ (به‌اختصار).

حیات به چشم شما بخورد. گاهی کارگری را می بینید که بیل به دست، در کناره جاده ایستاده و هر چند دقیقه یک بار خاک هوا می کند. وی ماسور تسطیح جاده است. وجود قهوه‌خانه معمولاً نشانه دهکده‌هایی است که باید در کوهها و دشتهای نزدیک قرار داشته باشد. مردم این دیه‌ها نان و پنیر و تخم مرغ و دیگر محصولات زائد بر مصرف خود را به قهوه‌خانه سزبوری می‌فروشند یا از این «ایستگاه» بواسطه ماشینهای باری به شهر می‌فرستند... احشام بندرت چیزی برای خوردن می‌یابند، چون دشتهای اطراف در بیشتر مدت سال خشک و بی‌آب و عاف است. در طول روز، گروهی از زنها مشغول شستن لباسها و کاسه و کوزه خود در جوی کنار ده می‌باشند.

فصل درو که رسید، زنها هم به صحرا می‌روند و روزها دهکده تقریباً خالی است. خانه‌های دهاتی از شدت فقر و بیچارگی، وصف‌ناپذیر است؛ ساختمان خانه، توده‌ای از گل بیش نیست که به وضعی بدوی روی هم انباشته شده... یک گوشه آن چند لحاف و تشک باز روی هم انباشته، یکی دو ظرف حلبی، دوسه بشقاب و قنجان و نعلبکی و یک قوری لب‌پریده، و احياناً یک گلیم کف اتاق؛... اینها تمام اثاث یک خانواده را تشکیل می‌دهد. غذا در حیاط پخته می‌شود و مواد سوخت، نفت و زغال نیست بلکه غالباً تاپاله است که در آفتاب خشک کرده‌اند.

از مبل و صندلی البته جز در خانه آنهایی که سرو سامان مختصری دارند خبری نیست. در اتاقهای دسته اخیر یک صندوق بزرگ چوبی، در طرف بالا دیده می‌شود، که خانم لباسها و دارایی خود را بقیچه پیچ در آن نگاهداری می‌کند. اتاقها کمتر در و پنجره دارد، و نور از دهنه آن وارد می‌شود. در این خانه، از افزار لازم زندگی؛ مانند اره و شیشه و سیخ و پیچ و آچار و امثال آن برای کارهای عادی و ضروری روزمره خبری نیست... اینها همان مردمی هستند که زیباترین قالیها را می‌بافند و نفیست‌ترین پشم را می‌ریسند و خودشان جز پیراهن پاره‌ای پنبه‌ای چیزی بر تن ندارند... کار زنهای ده، اگر سر مزرعه نباشند و قالی نبافند، هر روز نان پختن است. معلوم نیست چرا یک نفر برای چند روز خود، یا برای چند همسایه نمی‌پزد که هم در کار و هم در وقت صرفه جویی شود. تنها هنر زنان، که برای خانواده منبع عایدی است، بافتن قالی می‌باشد و بجز این، کاری دیگر در زندگی از دست آنها بر نمی‌آید. مردها از محصول کشت خود، خوراک عائله را تأمین می‌کنند و اگر مازادی داشتند آن را با قند و چای و پارچه و سایر سایحتاج حتمی چنین زندگی ساده‌ای مبادله می‌نمایند... طرف عصر، مردها سر کوچه جمع می‌شوند و چیتی می‌کشند.»^۱

از میان آبادیهای ایران، نخست باید از دهکها سخن گفت. «دهک آبادی است که کمتر از ۵۰ نفر جمعیت داشته باشد. تعداد آنان اکنون به ۹۶۱۳۷ (حدود ۸۸ درصد آبادیهای ایران) می‌رسد، و مجموعاً ۷۶۶۸۰۰ نفر (حدود سی درصد کل جمعیت ایران) در دهکها زندگی می‌کنند.

دهها مشتمل بر آبادیهایی هستند که از ۵۰ تا پنجهزار نفر جمعیت دارند. تعداد آنها به ۷۶۶۲۵ ده (یعنی حدود ۱۱ درصد مجموع آبادیهای ایران) می‌رسد، و مجموعاً

۷۱۷۸۰۱۷۶۰ نفر (یعنی حدود ۳۱٪ کل جمعیت ایران) در آن زندگی می‌کنند.

شهرکها مشتمل بر آبادیهایی هستند که فعالیت خاص اقتصادی دارند. جمعیت شهرکها بین پنجهزار تا چهاردههزار نفر است، و از ۴۹ شهر ایران، ۴۴ تا (حدود ۱۷ درصد) در حالت شهرک قرار دارند.

شهرها عبارت از آبادیهایی هستند که بیش از ۱۴ هزار نفر جمعیت دارند، و دارای فعالیت معین اقتصادی هستند.

۲۰۵ آبادی ایران شهر خوانده می‌شوند؛ یعنی ۸۳ درصد آبادیهای ایران بیش از ۱۴ هزار نفر جمعیت دارند. در ایران بعد از اسلام، ظاهراً یکی از سمیئات شهر وجود منبر و مسجد جامع در آن بود. گویانکه بعضی شهرها و دهها دارای منبر بودند، ولی مسجد جامع نداشتند؛ و گاه شهرهایی بودند که منبر هم نداشتند... بنا بر نوشته «ستر» در کتاب الحضارة الاسلامیه علامت شهر بودن منبر بود. مخصوصاً حقیقه سختگیری می‌کردند نماز جمعه نخوانند مگر در مصری که جامع دارد، زیرا در آنجا اقامه حد می‌شود، و در نزد امیر بخارا رأی اصحاب ابوحنیفه سجا بود. بنا بر این، در شهرهای ماوراءالنهر، دهکده‌های بزرگی دیده می‌شد که از رسوم و اسباب شهری تنها یک «جامع» کم داشت. و چقدر اهل «بیکند» سعی کردند تا آنجا منبر گذاشتند. اما فلسطین با وجود مساحت کم، ۵۰ منبر داشت.^۱

پس از پایان جنگ جهانی دوم، بموجب آمار و ارقام معلوم شد که «درجهان گروه کوچکی از کشورها که ثروتمند و غنی هستند در میان توده وسیعی از کشورهای فقیر محاصره شده‌اند... سه چهارم از افراد بشر از گرسنگی رنج می‌برند، از آموزش و بهداشت بیبهره‌اند و اکثر

مختصات کشاورزان و کشاورزی در کشورهای کم‌رشد

با بیکاری هم دست‌به‌گریبان هستند. بدون تردید، گرسنگی و آدمی به‌یک اندازه عمر دارند.»^۲ پس از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) ملل جهان کمابیش به حقوق سیاسی و ارزش «انسانی» خود پی‌بردند، و پس از انقلاب کبیر اکتبر (۱۹۱۷) مردم گیتی دریافتند که برای رهایی از قید استثمار داخلی و خارجی باید متحد و متشکل شوند و از راه مبارزه، به حقوق طبیعی خود دست یابند. پس از جنگ جهانی دوم، جبههٔ دو کراسی در سراسر جهان رو به پیشرفت و توسعه نهاد، مردم، اندک اندک به حقوق سیاسی و اقتصادی خود آشنا شدند، و از راه تشکیل احزاب و اجتماعات و اتحادیه‌های کارگری و کشاورزی در راه تأمین حقوق خود قدمهایی برداشتند.

انتشارات سازمان ملل متحد، مرکزی که نمایندگان کشورهای کم‌رشد در آن اکثریت دارند، در بیدار کردن و هشیاری جهانیان سهم بسزایی داشت و توانست آشکار کند که در جهان ما گروه کوچکی از کشورها، بسیار غنی و ثروتمند هستند و گروه عظیمی ناتوان و فقیر. به سال ۱۹۵۱ دبیر خانهٔ سازمان ملل در بارهٔ درآمد سرانه و سالانهٔ اکثر ملل آمارهایی انتشار داد. از سراجعه به این آمار معلوم می‌شود

۱. خسرو خسروی، جامعه‌شناسی (دستای ایران، ص ۴۱ به بعد) (به اختصار).

۲. جهان سرور و پدیدهٔ کم‌رشدی، پیشین، ص ۸ به بعد) (به اختصار).

به سال ۱۹۵۴، اروپا (بضمیمه اتحاد شوروی) و امریکای شمالی که بر روی هم ۳۲٪ جمعیت جهان را دربر می‌گیرد، ۸۳٪ در آمد جهانی را در اختیار دارند. از سوی دیگر، کشورهای امریکای لاتین ۷٪ از کل جمعیت جهانی را در خاک خود جای داده‌اند در حالی که درآمدشان بیش از ۴/۵٪ در آمد کل نیست. افریقا با جمعیتی تقریباً برابر امریکای لاتین تنها با ۲٪ از درآمد جهان باید زندگی خود را تأمین کند. قاره آسیا، که بیش از نیمی از مردم جهان را دربردارد (۵۴٪) تنها به ۱۱/۵٪ درآمد جهانی اکتفا می‌کند.

یک سوم از افراد بشر در کشورهای زندگی می‌کنند که درآمد ملی سرانه و سالانه آنها از ۵۰ دلار کمتر است؛ و بیش از نیمی از جهانیان، سکنه کشورهایایی هستند که درآمد سرانه‌ای کمتر از ۱۰ دلار دارند. به سال ۱۹۵۴، درآمد ملی سرانه و سالانه مجموع کشورهای کم‌رشد ۶۵ دلار بود در حالی که این رقم در گروه کشورهای پیشرفته به ۵۸۶ دلار می‌رسد (در امریکا درآمد سرانه و سالانه بالغ بر ۱۸۷ دلار است).

بعلاوه، با اینکه هم اکنون این فاصله فاحش است، باز هم بسرعت افزایش می‌یابد.^۱

«در عصر ما، در کشورهای عقب‌مانده و کم‌رشد مردم نسبت به فقر و بینوایی خود آگاهی یافته‌اند، و وضع زندگی خود را با ملل کشورهای غنی مقایسه می‌کنند و در صدد تأمین زندگی بهتر هستند. همه می‌دانیم گرمگی، بیماری، و جهل از قرن‌ها پیش وجود داشته است، ولی پیشینیان این محرومیتها را به قضا و قدر حمل می‌کردند، اما امروز به آنها چون واقعتهای زشت و نادرست و غیر قابل قبول می‌نگرند. زندگی سرفه، که در روزگار قدیم خاص اقلیت ناچیزی بود، امروز در سراسر جهان، برای زندگی عادی و طبیعی همگان لازم شناخته شده است. برای تشخیص کشورهای کم‌رشد از کشورهای پیشرفته، کافی است میزان درآمد ملی سرانه و سالانه، تعداد کالریهای مصرفی در تغذیه متوسط و درصد بیسوادان و غیره را مورد مطالعه قرار داد.»^۲

در کشورهای کم‌رشد، نامساعد بودن وضع اقلیمی و دراز بودن دوران خشکی و بی‌بارانی، وقوع سیلها و طغیانها، نیامدن باران و یانزول بیموقع تگرگ و باران، حمله سن و ملخ و دیگر آفات نباتی، تنبلی و تن‌آسانی مردم- که بیشتر معلول عدم تغذیه صحیح است- سبب پایین آمدن میزان تولید می‌شود.

در بسیاری از سالک عقب‌مانده، از نیروی انسانی، چنانکه باید، بهره‌برداری نمی‌شود؛ یعنی در مدت سال، کشاورزان فقط چند ماه کار می‌کنند. «اگر بگوییم که در جهان سوم، سالانه ۱۰۰ روز از نیروی کار ۲۰ میلیون انسان بيمصرف می‌ماند و یا ۲ میلیارد روز کار به هدر می‌رود، تازه این ارقام از حقیقت خیلی کمتر است.»^۳

«بیکاری به هر حال که باشد، خواه آشکارا دیده شود، خواه زیر نقاب فعالیت‌هایی که لناج و بهره‌وری آنها تقریباً هیچ است، پنهان بماند، به هر حال، یکی از ویژگی‌های اساسی کم‌رشدی است. در کشورهای کم‌رشد، نه تنها بخش سهمی از ظرفیت و توان کشاورزی، صنعتی، و السالی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه منابع و وسایل تولید قابل ملاحظه‌ای در آنجا به هدر می‌رود و تلف می‌شود... فی‌المثل، در کشوری که آب یک ثروت به‌شمار می‌آید، آن را به هدر می‌دهند. سدهایی ساخته شده است اما محیطی که باید آبیاری شود یا همچنان بایر است یا زیر کشت گسترده قرار دارد. کشورهای کم‌رشد از کمبود صنعت و از کمبود سرمایه رنج می‌برند، اما بسیاری از کارخانه‌ها هم که ساخته شده‌است بعلت فقدان بازار فروش بسته شده‌اند. خواه بوسیله دولت‌ها و خواه بوسیله مردم ثروتمند، مبالغ گزافی در این کشورها در راه هزینه‌های تجملی به هدر می‌رود و پول مردم فقیری که بازحمت زیاد این پول‌ها را به وجود آورده‌اند، در قمارها و یا در خرید اشیاء بکلی زائد از دست می‌رود. ماشینها بر اثر اهمال و غفلت خراب می‌شود و بدون اینکه در صدد تعمیرشان بر آیند از آنها صرف‌نظر می‌شود... در کشورهای کم‌رشد آن گرسنه هستند، بعلت نبودن خریدار، ذخایر خواربار از بین می‌رود؛ یعنی کشاورز وقتی که محصول خود را فروخت و دیون خود را به‌ر باخوار مالک و مأسور مالیات داد، دیگر پولی برای خرید آذوقه ندارد. به این ترتیب، کشاورزانی که مرحله اقتصاد طبیعی «خودمصرفی» را پشت سر گذاشته‌اند در مرحله اقتصاد مبادله‌ای، قوه خرید کافی ندارند؛ و این نه تنها کشاورز را از پا در می‌آورد بلکه محصول هم به فروش نمی‌رسد... یکی از ویژگی‌های کم‌رشدی این است که نسبت سنگینی از جمعیت فعال به کار کشاورزی اشتغال دارد؛ از جمله در اروپای جنوبی، ۵۰٪، در امریکای لاتین، ۶۰٪، در آفریقا و آسیا، ۷۰٪ مردم کشاورزی می‌کنند... ضعیف بودن تولیدات کشاورزی در کشورهای کم‌رشد علل متعددی دارد؛ از جمله نارسایی وسایل فنی، ناچیز بودن تعداد حیوانات بارکشی، نداشتن سرمایه کافی برای استفاده از نوآوری‌های کشاورزی، نادر بودن مواد تقویت‌کننده خاک - اگر نخواهیم بگوییم فقدان کامل آنها. علاوه بر اینها، ضعف و ناتوانی جسمانی کشاورزان گرسنه و بیماری که روی این زمینها کار می‌کنند از عوامل اساسی ضعف تولیدات کشاورزی است. به این ترتیب، محصول یا بازدهی کار کشاورزان سخت ناچیز است. فی‌المثل، در خاور دور، از هر هکتار زمین ۱۶ کنتال برنج به دست می‌آورند، و در هند ۱۱/۸ کنتال؛ در حالی که در امریکا از همین مساحت زمین ۳۶ و در اروپا ۵۰ کنتال برداشت می‌کنند. در امریکا یک کشاورز به کمک صنعت، در پرتو کار سالانه خود، ۲۰ نفر را غذا می‌دهد ولی در کشورهای کم‌رشد دهقانان بزحمت برای تعداد انگشت‌شماری، خوراک پیرمقی تولید می‌کنند... با اینکه کشاورزی، اکثریت جمعیت فعال را به کار می‌گیرد، سهم آن در درآمد ملی اکثر کشورهای کم‌رشد خیلی ضعیف و ناچیز است. ۶۱٪ از جمعیت فعال برزیل به سال ۱۹۵۰، در رشته کشاورزی کار می‌کرد اما در آن زمان، تنها ۳۰٪ درآمد ملی از راه کشاورزی تأمین می‌شد.»^۲

1. Auto Consumption

مجموعاً، وضع کشاورزان در جهان سوم رضایتبخش نیست؛ زیرا مخارج آنها با درآمدشان هماهنگی ندارد. آنها علاوه بر پرداخت عوارض و مالیات، باید قرضهائی را که به دولت و اشخاص دارند بپردازند، یعنی اصل و فرع پول را به دولت یا به پانواع تسلیم نمایند، زندگی خانواده خود را از جهات مختلف تأمین کنند، هزینه عروسی فرزندان، و برگزاری جشنها را بپردازند. البته اگر خشکسالی و آفات نباتی روی آورد، مشکلی بر مشکلات آنها افزوده خواهد شد.

طبقات جامعه در عصر حاضر

در عصر حاضر نیز، به کمک آمار و ارقام به این واقعیت می‌رسیم که دنیا بنحو وحشتباری به دو منطقه فقیر و غنی قسمت شده است. «در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم... در حالی که میلیاردها هکتار زمین قابل کشت برای تغذیه انسانها، دست نخورده وجود دارد و میلیاردها تن مواد معدنی قابل استفاده در دل اراضی ربع مسکون نهفته است، و بشریت امروز برای رهایی از گرسنگی و فقر و بیسوادی از همه عوامل انسانی و طبیعی برخوردار است، دنیا به بدترین و غیراخلاقی‌ترین تقسیمبندیهای ژئوپولیتیک تقسیم شده است.

۷۰۰ میلیون انسان در کشورهای ثروتمند، ۸۵ درصد تولید جهانی را در اختیار دارند، و ۲۳۰۰ میلیون انسان، یعنی دو سوم سکنه زمین، در کشورهای فقیر، فقط از ۱۵ درصد تولید جهانی استفاده می‌کنند.

انسان امروز نه تنها اختلاف سطح زندگی و درآمد و رفاه را در داخل مرزهای ملی خود احساس می‌کند بلکه می‌بیند که در سطح جهانی نیز عدم تساوی با شدت تمام وجود دارد، و می‌بیند که بین اختلاف سطح زندگی در مرزهای داخلی و مرزهای جهانی، رابطه نزدیکی وجود دارد... نگاهی به وضع اقتصادی و اجتماعی هند امروز، نشان می‌دهد که اصطلاح «در حال رشد» برای کشوری نظیر هند و سایر سمالک آسیایی و افریقایی و امریکای لاتین، چه عنوان پوچی است. به عبارت دیگر، تا بنای اقتصاد جهانی به این وضع است کشورهای عقب‌مانده نخواهند توانست به نسبت پیشرفتهای کشورهای صنعتی، و آهنگ سرعت این پیشرفتهای خود را از حال عقب‌ماندگی به مرحله در حال رشد برسانند. ارقام رسمی هند حاکی است که در این کشور، ده میلیون بیکار وجود دارد. اگر کارگری در هند بیکار نباشد و در مزارع کار کند، مزد او در ماه، مبلغی در حدود سیصد تومان در سال است در حالی که درآمد سرانه در امریکا در سال، ۴۱۸۸ دلار است یعنی مبلغی متجاوز از ۳۳ هزار تومان...^۱ پرزیدنت جانسون در جایی می‌گوید، ما آرزوی داشتن چیزی که متعلق به دیگران است نداریم. وی در جای دیگر، یعنی در کمپ امریکایی استانی واقع در کره، خطاب به افسران و سربازان می‌گوید: «فراوش نکنید که ما در برابر سه میلیارد نفر سکنه روی زمین، فقط ۲۰۰ میلیون نفریم - آنها همان چیزهایی را می‌خواهند که ما داریم، اما ما آن چیزها را به آنها نمی‌دهیم.»^۲

کشاورزان

رایینو می‌نویسد: «گیلک برای کار زیاد به اندازه کافی توانایی ندارد، و اگر هجوم مردم طالقان، قزوین و مخصوصاً خلخال، که سالی هزاروپانصد تا دو هزار نفر برای جستجوی کار به گیلان می‌آیند نبود، مسأله شخم کردن و آماده ساختن مزارع برای کاشت و حاصل‌برداری مشکل بزرگی به وجود می‌آورد.»^۱ در دهانهای ایران مردمی دروغگو، حقه‌باز، نالایق و پست بودند؛ برای فرار از شکنجه‌های دائمی به نادرستی و نیرنگ متوسل می‌شدند.»^۲

رایینو در مورد غذای مردم این حدود می‌نویسد:

«در نظر مردم گیلان و مازندران، نان غذای ناسالمی محسوب می‌شود. غذای اصلی آنها عبارت است از چلو (برنج پخته با آب) و تکه‌ای ماهی شور. مصرف نان، محدود به مردمی است که از خارج می‌آیند... گیلکها مقداری هم چیزهای دیرهضم، مانند میوه کال و کاملا طبیعی، خربزه، خیار، کدو، و ماهی شور، ماهی دودی و غیره مصرف می‌کنند، و شاید اگر در غذا رعایت اسور بهداشتی را می‌کردند، کمتر از تب رنج می‌بردند.»^۳

کشاورزان فارس

حاجی پیرزاده در سفرنامه خود، سکر از دزدیها و سوء استفاده‌های کدخدایان خطه فارس شکایت، و کشاورزان فارس را تنبل و تن آسان معرفی می‌کند:

«... وضع رعیت و زارعین مملکت فارس این است که رعیت ابداً میل ندارد که زراعت بکند و نغمی بکارد و چیزی عمل بیاورد. صاحب ملک و ارباب خیلی باید زحمت بکشد و دقت نماید و سوانبیت کند و رعیت را وادار کند که تخم بکارند و زراعت کنند... با وجودی که... آب در همه جا وافر، و زمینها به اندک شخمی زراعت می‌شود و سودها می‌توان برد، رعیتی که می‌تواند صدم تخم بکارد، بیست من می‌کارد و وقت خود را به تنبلی می‌گذراند... رعیتها باغ درست نمی‌کنند و درخت میوه، کمتر می‌نشانند... بخصوص درخت انگور که بی‌آب و بی‌زحمت در همه جا می‌توان عمل آورد... اگر کسی بخواهد صد فرسخ در صد فرسخ در صحرا و کوه فارس درخت انجیر و انگور بکارد، سهولت ممکن است؛ چرا که کوههای فارس همه یا درخت جنگلی است و زمین و هوای آنجا رطوبتی که مناسب اشجار است دارد، و درخت را سبز و شاد نگاه می‌دارد... صد هزار حیف که محرك و مشوق ندارند. صاحبان ملک بی‌مکت، و رعیتها با آنجا تنبل و بی‌سروتند...»^۴

حاجی پیرزاده از بی‌مروتی اربابان و فساد هیات حاکمه و مظالم ماسورین دیوانی که ریشه اساسی بی‌علاقگی کشاورزان به امور کشاورزی است، سخنی نمی‌گوید. ولی نویسنده کتاب حاجی بابا تا حدی از خودخواهی زمامداران ایران سخن می‌گوید:

نویسنده کتاب حاجی بابای اصفهانی با عبارتی طنزآمیز می‌نویسد: «بدان که مردم ایران مثل زمین کشتزارند، که بی‌رشوه حاصل نمی‌دهند.

۱. همان، رایینو، ولایات دالامروز ایران، گیلان، ترجمه جعفر خمایی‌زاده، ص ۱۹.

۲. همان، همان صفحه. ۳. همان، همان صفحه (با اندکی تصرف).

۴. محمدعلی پیرزاده نایینی، سفرنامه حاجی پیرزاده، به اهتمام حافظ فرمانفرمایان، ج ۱، ص ۵۸-۵۷ (به اختصار).